

# رویدادهای بزرگ و انسانهای کوچک

\* در حاشیه اظهارات اخیر عبدالله مهتدی

\* افتتاح سیاسی یا محظورات دیپلماتیک، بازهم درباره اصل مطلب

منصور حکمت

در حاشیه اظهارات اخیر عبدالله مهتدی

متاسفانه بنظر میرسد آقای عبدالله مهتدی بالاخره از رویدادهای شش سال قبل در حزب کمونیست ایران که به جدایی ما انجامید سالم نجسته است. شک نیست که آن دوران بسیار سختی برای همه بود. هم برای ما، هم برای کسانی که در آن تشکیلات ماندند، هم برای آنها که کلا راه دیگری در پیش گرفتند. اما اکثریت قریب به اتفاق آن صدها فعال سیاسی در طول چند سالی که گذشت نهایتاً راه خود را یافتند و آن تحولات و جدایی ها را بعنوان مرحله و دوره ای در زندگی فکری و سیاسی خویش معنی کردند و پشت سر گذاشتند. آقای مهتدی متاسفانه ظاهراً همانجا زمین خورد و ماند.

فحشنامه اخیر ایشان علیه من و حزب کمونیست کارگری و دروغ بافی های حیرت انگیزش در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران، هرچند از نظر عفونت کلام گواه گام بلندی است که ایشان در این چند ساله برداشته است. اما از نظر محتوا نو نیست. این صرفاً گام دیگری است در جهتی که او از همان شش سال قبل در پیش گرفت. همانموقع مشابه این سخنان را گفت و همانموقع هم جواب گرفت. و دقیقاً با دیدن گرایش ایشان و معدودی دیگر به اینگونه تحریکات غیر سیاسی و افترا زنی ها بود که علیرغم اعلام قصد جدایی از حزب کمونیست ایران در پلنوم بیستم کمیته مرکزی، من و رفقای دیگر

دفتر سیاسی تا پایان پلنوم بیست و یکم در رهبری آن حزب ماندیم تا این روشها در جریان جدایی میدان پیدا نکنند. هرکس نوشته امروز آقای مهتدی را بخواند میتواند تجسم کند که چنین اظهاراتی در آن فضای قطبی و در آن سازمان بزرگ و مسلح چه عواقب وخیمی میتواند ببار بیاورد. اینکه آن تشکیلات با چنان فرهنگ سیاسی بالایی آن جدایی را عملی کرد، سند افتخاری برای همه فعالین آن حزب است. آقای مهتدی آن فرهنگ را هیچوقت درک نکرد.

چرا هوادار سابق ما، رفیق سابق ما، کسی که دوست داشته خود را مدافع خط و بحث کمونیسم کارگری بنامد، کسی که حتی تا لحظه جدایی ما ثبت نامش در فراکسیون کمونیسم کارگری را به این و آن یادآوری میکرد است، کسی که در طول هشت سال در هیچ جلسه ای حتی یک کلمه در مخالفت ما سخن نگفته، کسی که به هیچ پیشنهاد و طرح ما در آن حزب رای منفی نداده، کسی که پلنوم بعد از پلنوم، حتی بعد از اعلام قصد جدایی ما، به "شخص منصور حکمت" برای رهبری آن حزب رای داده، امروز چنین هیستریک و آلوده راجع به ما و آن دوران سخن میگوید؟ چرخش به راست، تحیب راست بجامانده در کومه له بعد از جدایی، خوشرقصی برای مام جلال ها و تلاش برای بخشودگی در محضر ناسیونالیسم کرد، "تدارک" برای انتخابات کمیته مرکزی در کنگره؟ بسیار خوب، همه اینها بجای خود محفوظ. اما در سخنان آقای مهتدی پیامی و رای این ها هست. این مفاهیم معنایی بیش از اندازه سیاسی به حرکت امروز آقای مهتدی میدهند، حال آنکه نوشته آقای مهتدی در اساس اطلاعیه ای پیرامون یک شکستن شخصی است. عبدالله مهتدی شاید تنها کسی باشد که توانست از تحولات و جدایی ها در حزب کمونیست ایران یک تراژدی شخصی برای خود بتراشد. متأسفانه معلوم میشود که روند جدایی علیرغم همه تلاش همه، بالاخره بدون تلفات نماند.

چرخش سیاسی چیز عجیبی نیست. در عالم سیاست خیلی ها چرخش میکنند. بعضا از سر مصلحت طلبی و حساب سود و زیان، بعضا از سر درک حقایق جدید یا آنچه خود چنین میپندارند. اما مورد آقای مهتدی، چرخش سیاسی نیست. این ادعا که گویا آقای مهتدی امروز فهمیده که در طول هشت سال از منصور حکمت فریب خورده بوده و نردبان ترقی شده بوده و امروز دور انداخته شده، نه یک تبیین سیاسی است و نه جدی است. خودشان هم باور ندارند. بارها خود این آقایان جواب اینگونه اراجیف را به آخوندهای خلقی و پاسدارهای ضد خلقی در کردستان داده اند. و تازه، هیچوقت اشاره نمیکنند که بالاخره کی از خواب خرگوشی بیدار شده اند، چه شد که بیدار شدند و بالاخره از چه مقطعی مسئولیت اعمال خویش را بعهده میگیرند. چرا مستمع آقای مهتدی، بعد از این اعتراف ایشان به قریب یک دهه ساده لوحی و دنباله روی کور سیاسی، باید یک جو احترام برای ایشان و افکارش قائل باشد و بخواهد "نشریه تئوریک" اش را بخواند؟ خیر، این اعتقاد واقعی خود آقای مهتدی هم نیست، اما همینکه ایشان آماده است خود را اینچنین در ملاء عام تحقیر کند، حقیقت اساسی تری را در مورد عمل امروزش بیان میکنند.

بین چرخش سیاسی و توبه یک فرق اساسی هست. چرخش سیاسی نقطه شروع یک حرکت است. اعلام نیتی است برای گام گذاشتن در مسیری دیگر. توبه، اما، نقطه پایان یک مسیر است. اعلام شکست و تسلیم است. آنچه یک تواب به زبان میآورد، نه برای خود او و نه برای آنکه توبه را طلب کرده و نه برای ناظرین، حقیقت ندارد، میدانند ندارد، لازم نیست داشته باشد، قرار نیست داشته باشد. توبه اعلام خرد شدن شخصیت و اراده فرد است. و همین را باید نشان همه بدهد. لجن پراکنی به مقدسات سابق خویش، به رفقای سابق خویش، ریشخند افتخارات و دستاوردهای سابق خویش، لگدمال کردن پرنسیپ های سابق خویش و انکار بدون شرم حقایق زنده جلوی چشمان خویش، همه اینها قرار است این خرد شدن را به

نمایش بگذارند. محتوای بحث آقای مهتدی بی اهمیت است، کمابینکه خود ایشان کاری به تناقض خیره کننده سخنان امروزش با یک تاریخ مستند ندارد. اینکه این سخنان صد و هشتاد درجه عکس اظهارات رسمی پیشین خودش است آزارش نمیدهد. ایشان اتفاقاً دارد همین را اعلام میکند: "حرجی به من نیست. من رفته‌ام، دیگر هرچیزی ممکن است بگویم، دیگر هرکاری ممکن است بکنم."

چه کسی این تسلیم و حقارت را از ایشان خواسته است؟ چه نیرویی، چه عاملی، چه نیازی، ایشان را اینچنین به ابراز ندامت واداشته است؟ نه جنبش ناسیونالیستی کرد و نه چپ خلقی ایران هیچیک چنین آزمون دردناکی برای پذیرش ایشان به محفلشان نگذاشته بودند. حتی اگر چنین بود نیز میشد پرسید چرا ایشان حاضر شده این بها را بپردازد. ایشان میتواند چپ‌تر باشد، مودب‌تر باشد، منصف‌تر باشد، راستگو‌تر باشد، با وقارتر باشد، با پرنسیپ‌تر باشد و به اعتبار خط سیاسی‌اش سمپاتی ملیون کرد را جلب کند، در اتحاد چپ کارگری هم ثبت نام کند و به کمیته مرکزی سازمان خودش هم انتخاب بشود. تصور نمیکنم هیچ جنبشی، هر قدر هم بورژوازی و عشیرتی و وامانده، خوش داشته باشد که شخصیتها و رهبران‌ش یا دوستان و متحدینش را از میان شکست خورده‌ها، فریب خورده‌ها و توبه کرده‌ها برگزینند. از نظر سیاسی آقای مهتدی نه مجبور بوده و نه نیاز داشته به این روز بیفتد. مگر چند نفر دیگر از شرکت کنندگان در آن تاریخ دهساله حاضرند برای خوشایند این و آن یا کسب این یا آن منفعت سیاسی و تشکیلاتی داوطلبانه آن سالها و آن پراتیک و حتی هویت سیاسی خود درطول یک دهه را لجن مال کنند؟ خیر، این دیگر یک انتخاب شخصی است. از درون بر میخیزد. نمیشود آن را تقصیر سیاست انداخت. نمیشود آن را تقصیر جلال طالبانی و راه کارگر و عمر ایلخانی زاده انداخت.

در پاسخ دروغهای آقای مهتدی راجع به تاریخ و مناسبات و فعالین حزب کمونیست و کومه‌له آن دوران، رفقای دیگری حق مطلب را ادا کرده‌اند. "خاطرات" قلابی‌ای که از آن دوران نقل میکند، حتی لیاقت تکذیب ندارند. در پاسخ تمام دشنام‌ها و افتراهای شخصی‌اش به من، فقط در یک جمله نظرم را راجع به ایشان میگویم. حتی آن روز که آقای مهتدی اینسوی پرچین بود و مدعی همفکری با ما بود، نه او را فرد عمیق و پرمایه‌ای میشناختم و نه ذره‌ای روی او و تعلقش به این صف حساب میکردم. حرکاتش در آنسو هم مایه دلخوشی بیشتری نیست.

خطای فاحشی برای حزب کمونیست کارگری ایران خواهد بود اگر از ظرفیت‌های باند سیاهی و چماقداری نه فقط راست مرتجع بلکه همچنین "چپ" ناسیونالیست علیه کمونیسم کارگری غافل بشود. حرکت اخیر عبدالله مهتدی را اساساً در این چارچوب باید فهمید. ایشان می‌خواهد علیه ما حزب نفرت درست کند. نامش را حتماً باید ته لیست دیگرانی که زودتر شروع کرده‌اند و استادتر هم هستند اضافه کرد.

شان نزول نوشته آقای مهتدی برای خود ایشان هرچه باشد، خاصیتش برای سازمان وی قرار است این باشد که بحث راست روی سیاسی شان در کردستان عراق و دوستی‌هایشان با نیروهای مرتجع منطقه را لوث کند. این نقد سر جای خود هست و سوالاتی که مطرح شده همچنان پاسخ نگرفته باقی مانده‌اند.

قبل از هرچیز باید روشن و ساده بگویم که دور کردن سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون ایران از ارتجاع منطقه یک خواست علنی و یک سیاست اعلام شده دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق است. این یک سیاست مشروع، انقلابی و طبیعی ماست. هر قدر جناب مهتدی و امثال او قیل و قال کنند، تحریک کنند و پاپوش دوزی کنند، نمیتوانند سر سوزنی در حقانیت این خواست خدشه وارد کنند و از پافشاری ما بر این سیاست بکاهند. بگذارید یک تصویر موازی ترسیم کنیم، شاید تجسم ابعاد واقعی این معضل را ساده تر کند. تصور کنید، همانطور که در عمل پیش آمد، سازمان آزادیبخش فلسطین بعد از سرکار آمدن خمینی با دولت و جریان اسلامی در ایران ابراز نزدیکی بکند. رسماً رژیم اسلامی را بعنوان محصول مشروع انقلاب مردم به رسمیت بشناسد. حاکمیت رژیم اسلامی را تأیید کند و در تهران مقر دایر کند. تصور کنید که این سازمان علیرغم مشاهده سرکوبها و دستگیری‌ها و بعد اعدامهای جمعی مردم انقلابی بعد از ۳۰ خرداد، نه فقط اعتراض و قطع رابطه نکند، بلکه هرچه بیشتر رژیم اسلامی را تأیید کند و باز آن را حکومت مشروع در ایران بنامد. تا همینجا کمونیست فلسطینی یا ایرانی نه فقط حق بلکه وظیفه دارد این رابطه را افشا کند و بخواهد که حقانیت خواست رهایی مردم فلسطین وثیقه توجیه یک رژیم ارتجاعی نشود، بخواهد که سازمان آزادیبخش به فرصت طلبی خود خاتمه بدهد، دست از حمایت سیاسی خود از این رژیم بردارد و کنار انقلابیون در ایران بایستد. حال فرض کنید «پی.ال.او» به همین بسنده نکند و شروع کند به اطلاعیه صادر کردن علیه پیکار و فدایی، آنها را وابسته به این و آن بنامد، اعلام کند که «نیروی نیستند»، «فریب خورده‌اند»، اعتراضیه بنویسد که فلان مقاله پیکار و رزمندگان در افشای یک مورد معین حمایت مادی «پی.ال.او» از رژیم اسلامی بدستور اجانب و بمنظور خبرچینی و تحریک عربستان سعودی، که از قرار امکاناتی به «پی.ال.او» میدهد، صورت گرفته است. به چنین جماعتی چه باید گفت؟ شک نیست که برای سازمانهای کمونیست در ایران و فلسطین هیچ چیز مشروع‌تر از نقد و افشای جدی این روش اپورتونیستی نمیتوانست باشد.

مورد سازمان آقای مهتدی در صحنه کردستان عراق حتی از این مثال فرضی شورتر و مفتضح‌تر است. می‌گویم مثال فرضی، برای اینکه «پی.ال.او» در عالم واقع هرگز به چنین سطحی سقوط نکرد. و مفتضح‌تر، از اینرو که سازمان آقای مهتدی با این ابعاد معین و محدود، بی آنکه یک صد هزارم «پی.ال.او» نیاز مادی و مالی و دیپلماتیک داشته باشد و برای ادامه فعالیتش لازم باشد با «قدرتها» کنار بیاید، بسادگی و داوطلبانه به این حضيض سرازیر شده و ظاهراً نه فقط قبحی در این کار نمیبیند، بلکه اینرا نشان پایگاه اجتماعی و قدرت خویش تلقی میکند.

آقای مهتدی هر جا به صرفش باشد اعلام میکند که در کردستان در سال ۹۱ یک «انقلاب» صورت گرفته است (هرچند راجع به سرنوشت بعدی این انقلاب به مدت ۵ سال به یک سکوت عظمای نمونه‌وار سقوط میکند). انقلاب ۹۱ کردستان، بسیار خوب. اما شگفتا که حضرات تصمیم گرفته‌اند در انقلاب کردستان کنار خمینی‌هایش بایستند و ژست‌هایشان را برای پیکار

و فدایی و رزمندگان کردستان بگیرند. ما پرسیده‌ایم اگر در کردستان انقلاب شده (و حتی اگر هم نشده) با چه مجوزی احزاب ملی -عشیرتی کرد را بعنوان حاکمین مشروع جامعه میپذیرید و در شیپور میکشید؟ چرا در مقابل تعرضاتشات به حقوق و حرمت و زندگی مردم ساکتید و دوستی‌تان را به رخ دنیا میکشید؟ چرا یک کلمه، حتی یک کلمه، در مقابل ترور زنان در رژیم اینها، دستگیری و ضرب و جرح و بعضا قتل کارگران معترض و کمونیستها توسط اینها، لاس زدن آشکار اینها با ارتجاع اسلامی علیه مردم و بویژه کمونیستها، سانسور نشریات کمونیستی، باج خوری هایشان از مردم و جنگ ارتجاعی شان باهم و سیاست مردم را کت بسته و مایوس تحویل عراق دادندشان سخن نمیگوئید و در عوض با کوچکترین بهانه علیه حزب کمونیست کارگری عراق درفشانی میکشید؟ چطور در محضر اتحادیه طالبانی و پارتی بارزانی "میهمان" اید و مودب، و جلوی حزب کمونیست کارگری عراق صاحبخانه‌اید و بددهن؟ انتقاد ما به این عملکرد فوق راست و این موقعیت غیر قابل دفاع، یک انتقاد سیاسی جدی و کاملا مشروع است. جواب این نقد، فحاشی به حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت و صدها رفیق دیروزتان نیست. جلسه بگیرید، همفکری کنید و سیاست درست‌تری در پیش بگیرید. چه اشکالی دارد؟

وقتی ما به این اپورتونیسیم آشکار سیاسی در صحنه سیاسی کردستان عراق و این حمایت از احزاب ارتجاعی کرد اعتراض میکنیم، حضرات خود را به نفهمی میزنند و در عوض با لفت و لعاب درباره محسنات رابطه شان با دولت عراق داد سخن میدهند. خیلی جالب است که نه آقای ایلخانی زاده و نه آقای مهتدی که لازم دیده زیر ابروی مقاله آقای ایلخانی‌زاده را بردارد، مطلقا راجع به شیوه برخورد غیر قابل دفاعشان به احزاب ملی -عشیرتی کرد چیزی نمیگویند. این قضیه را بکلی مسکوت میگذارند و اینطور جلوه میدهند که گویا انتقاد صرفا و منحصر متوجه رابطه شان با عراق است. این مانور دو دلیل اصلی دارد. علت اول کاملا سیاسی است و شاهد دیگری است بر هویت راست و ناسیونالیستی این جریان. اینها دوستی و همراهی شان با احزاب ارتجاعی کرد را عار نمیدانند، حال آنکه آنچه بنظر خودشان هم "نقطه ضعف" محسوب میشود و باید توضیح داده شود مناسباتشان با دولت عراق است. احزاب کرد هرچه باشند جریاناتی در جنبش ملی و "خودی" محسوب میشوند، حال آنکه عراق یک دولت "بیگانه" است که تازه دشمن مستقیم و استراتژیک این جنبش خودی هم هست. رابطه داشتن با احزاب ملی کرد و تأیید کردن آنها برای جریانی که خود را بخش دیگری از همین جنبش میداند از نظر اینها نه عار است و نه نیاز به توضیح دارد. این رفاقت برایشان امری مفروض و بدیهی و طبیعی محسوب میشود. اما مناسبات با یک دولت بیگانه و حتی دشمن، آنچیزی است که میتواند در این جنبش سوال برانگیز باشد و باید پاسخ بگیرد. این اساس ذهنیت اینهاست. ثانیاً، در بحث پیرامون رابطه با عراق احساس اعتماد به نفس بیشتری میکنند چون به زعم خود میتوانند استدلال کنند که رهبری وقت حزب کمونیست و "شخص منصور حکمت"، قبلا در آن حزب برقراری رابطه با عراق را تأیید کرده بودند، حال آنکه در قبال احزاب کرد چنین دستاویزی وجود ندارد. نه فقط اسناد مخالفت جدی ما با تأیید این احزاب در صحنه کردستان از همان ابتدای قدرت گیری شان علنا منتشر شده، بلکه دوران همبستگی علنی سازمان آقای مهتدی با این احزاب اساسا بعد از جدایی ما آغاز میشود و این راست روی را نمیشود با "تأیید منصور حکمت" توجیه کرد. نتیجتا مساله را تنزل میدهند. از بحث درباره وجه سیاسی و محوری، یعنی ناسیونالیسم و راست روی در صحنه کردستان، طفره میروند. چنین قلمداد میکنند گویا به آنها اتهام وابستگی به عراق زده شده و در مقابل، فرمولهای کلیشه ای و نخ نما و رد شده راست ده سال قبل آن حزب درباره محسنات رابطه با عراق برای "مبارزه مسلحانه" و "رادیو داشتن" را تکرار میکنند.

اجازه بدهید برای جلوگیری از لوٹ شدن موضوع چهارچوب مساله را یکبار دیگر روشن و موجز تعریف کنیم. تا آنجا که به رابطه کومه‌له امروز با دولت عراق مربوط میشود، ما بحثی از وابستگی سیاسی اینها نکرده‌ایم. برعکس، من در نوشته انترناسیونال تصریح کردم که این یک رابطه منحصرا معاملاتی و تجاری است. این را خود این دوستان دارند به روشنی میگویند. از عراق امکانات مادی و استقرار میگیرند، برای فعالیتشان به این امکانات احتیاج دارند و حاضرند بهای سیاسی آن را هم بپردازند. آنچه که من در آن نوشته گفتم، و بحث نویی هم نیست که قبلا در صف خود حزب کمونیست ایران نشده باشد، اینست که این بهای سیاسی روز به روز گزاف تر شده است. عقل سلیم، و یک ذره درک حقایق سیاسی سالهای اخیر در عراق و در کردستان، حکم میکند که این معامله دیگر فسخ شود. گرفتن امکانات از عراق در ابتدای کار نافی استقلال عمل کومه‌له نبود. اما گام به گام، در طول مراحل و در پی نقطه عطفهایی، بشدت چنین شد. و این ماجرای امروز نیست. در همان دوره ما چنین شده بود. محدودیتهای سیاسی ناشی از این وضعیت برای همه ما در مرکزیت آن حزب، چه آنها که آلترناتیوی نمیدیدند و چه آنهایی که دنبال راهی برای خروج از این رابطه بودند، بشدت تلخ و آزار دهنده بود. مطمئن نیستم حتی کسانی که مثل آقایان مهتدی و ایلخانی زاده در انتظار عام به این رابطه مباحثات هم میکنند و آن را نشان پایگاهشان درمیان "خلق" میدانند، اگر امروز میخواستند از نو شروع کنند به این سادگی پا به چنین رابطه ای در این ابعاد میگذاشتند. روند از کف رفتن استقلال عمل سیاسی روندی مادی و غیر قابل انکار بود. این سیر از عقب نشینی مرکزیت ما به داخل خاک عراق شروع شد و با بمباران شیمیایی حلبجه و بعد اردوگاه خود ما توسط عراق و سپس آوارگی مردم کردستان عراق پس از جنگ خلیج به اوج رسید. اینجا دیگر واضح بود که باید رابطه با عراق مورد تجدید نظر قرار بگیرد. این رابطه در نقطه عطفهایی تعیین کننده در حیات مردم کردستان سکوت مرگبار و زیانباری را به ما تحمیل کرده بود و از نظر سیاسی قابل ادامه نبود. وقتی این حقایق را برای این آقایان میگوئید پشت این یک جمله سنگر میگیرند که "منصور حکمت هم این رابطه را تأیید کرده بود". من در سال ۶۱ قبل از تشکیل حزب اسلحه گرفتن کومه‌له از عراق را نه فقط تأیید بلکه تشویق هم کرده بودم. اما اختلاف بر سر مساله رابطه با عراق، از مقطع صلح ایران و عراق و دورنمای رانده شدن به مناطق عمقی عراق شروع میشود. کسی که مثل آقای مهتدی بخواهد این شکاف و مباحثات داغ بعدی در داخل حزب بر سر این مساله را انکار کند، فقط دارد خودش را مسخره میکند. اسناد این مباحثات به وفور هست و بعضا حتی در همان زمان علنا منتشر شده اند. اظهارات خود آقای مهتدی در پلنوم شانزدهم که در دست انتشار است، یک نمونه کوچک از این اسناد است. قبلا هم گفته ام باز هم تأکید میکنم، من مسئولیت سیاستهای رسمی حزب را تا زمانی که در رهبری آن تشکیلات بودم، یعنی از کنگره موسس تا لحظه جدایی، بعهده میگیرم. ما در هیچ مقطعی در آن حزب قطع رابطه با عراق را طرح و تصویب نکردیم. در آن شرایط با آن ساختمان تشکیلاتی و روش فعالیت، اجرای ابتدا به ساکن چنین تصمیمی میتوانست یک تراژدی انسانی عظیم بیارود. از کف رفتن امکانات استقرار و مادی تنها یک وجه مساله بود، عامل مهم تر این بود که بریدن رابطه با عراق میتوانست به اقدامات انتقام جویانه ای منجر شود که ما در مقابل آن اگر نه بیدفاع، لاقط بشدت ضربه پذیر بودیم. لذا این در فورا بروی ما باز نبود. اما با اینحال تاریخ آن دوره شاهد مقابله تند دو جریان است: در یک سو ما که میخواستیم کادرها و امکانات را هرچه بیشتر از زیر کنترل عراق خارج کنیم، ضربه پذیری در مقابل عراق را کم کنیم، سبک کار تشکیلات را عوض کنیم و به این انقیاد عملی ناخواسته خاتمه بدهیم، و در سوی دیگر کسانی که دقیقا با تبیینهای قلبی از نوع سخنان امروز مهتدی درباره "مبارزه مسلحانه" و امکان استفاده از "تضادهای دول منطقه" جلوی این روند را سد میکردند. جالب است که عبدالله مهتدی آن دوره در صف ما بود و نه فقط این بلکه برای دوره ای مسئول پروژه اعزام فعالین حزب به اروپا (ترک "مبارزه مسلحانه"؟) بود. بهر رو، ما موفق شدیم. بخشا در همان حزب و سپس با جدایی، بخش اعظم آن

امکانات و آن کادرها را از زیر کنترل عراق بیرون آوردیم. قطعا امکاناتی را از دست دادیم که برای بازسازی اش باید تلاش زیادی میکردیم. اما بعنوان یک حزب و یک جنبش دهها مرتبه قوی تر در میان مردم کردستان ظاهر شدیم. جنبشی که دیگر مجبور نبود سکوت کند و توانست جلوی همه مرتجعین، از دولت عراق تا احزاب ارتجاعی کردستان، بعنوان سخنگو و مدافع سرسخت کمونیسم و حقوق مردم کردستان ظاهر شود.

بنابراین مساله تا آنجا که به عراق بر میگردد روشن است. بحث بر سر تأیید یا تکذیب امکانات گرفتن از عراق در آن دوره نیست. بلکه بر سر تشخیص گزاف شدن بهای سیاسی این امکانات طی مراحل مشخصی است که در انترناسیونال بر شمردم. از پایان جنگ ایران و عراق تا مقطع جدایی ما، رابطه با عراق یک موضوع بازیابی و جدل در آن حزب بود. متأسفانه حتی پس از جنایت عراق در حلبجه و بعد کشتار دهها رفیق خودمان در بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومه له، نمیتوانستیم یکباره حلقه رابطه ای را که گام به گام با تغییر معادلات سیاسی و نظامی منطقه تنگ تر شده بود پاره کنیم. اما این ما بودیم که بعنوان رهبری آن حزب برای قطع نهایی این رابطه، از سبک بار کردن تشکیلات در خاک عراق، تا نقد جدی دیدگاه و سبک کاری که این محظورات را ایجاب و توجیه میکرد، پیگیرانه تلاش کردیم (و از محافل قومی از همین دست دشنام ها شنیدیم). و بالاخره، از سال ۱۹۹۱ تا امروز، بخش اعظم آنچه حزب کمونیست ایران و کومه له را میساخت، این رابطه را کاملاً قطع کرد. بیش از ۵ سال است که بخش اعظم تشکیلات عریض و طویل آن روز در کردستان، یعنی همه منهای چند ده نفر، از زیر کنترل عراق بیرون آورده شدند. از میان اینها بسیاری در حزب کمونیست کارگری متشکل شدند که نه از عراق امکاناتی میگیرند و نه سانسوری بر بیان مستقل و آزادانه نظرات و سیاستهای خویش در قبال رژیم عراق و مسائل جامعه عراق میپذیرند. آقای مهتدی هر قدر دروغ بافی و لجن پراکنی کند در یک حقیقت ساده نمیتواند تغییری بدهد و آن اینست که من عضو حزبی هستم که از بدو پیدایشش هیچ نوع رابطه ای با دولت عراق و احزاب ارتجاعی منطقه نداشته، و حضرات سران سازمانی هستند که علیرغم همه این رویدادهای تعیین کننده در این ۵ سال در منطقه و علیرغم همه آلترناتیوهای که جلوی آنها قرار داشت این انقیاد را همچنان داوطلبانه پذیرفته اند و پز برکات مادی اش را به این و آن میدهند. با این تفاسیل نمیدانم تا کی میشود پشت فرمول "منصور حکمت خودش تأیید کرده بود" پنهان شد و اعضای به شک افتاده تشکیلات را خام کرد. آقایان عزیز، قبل از سال ۹۱ هرچه گذشته بود، لااقل از آن تاریخ به بعد "منصور حکمت تأیید نمیکند". دلایلم را هم صبورانه و با متانت برایتان توضیح داده ام. دیگر وقت آن رسیده که مسئولیت سیاستها و وضعیتتان را خودتان به عهده بگیرید.

از نظر سیاسی مساله اصلی، همانطور که گفتم، نه بده بستان اینها با رژیم عراق بلکه مناسبات نزدیک و حمایتگرانه شان با احزاب ارتجاعی و ملی عشیرتی کرد است. این یک محور اصلی انتقاد ماست. شگفتا که در کل ننه من غریب های این آقایان حتی یک سطر راجع به این مساله پیدا نمیکند. در عوض، بسیار صریح و روشن و از تریبونهای مختلف این احزاب واپسگرا را صاحب اختیار سرنوشت مردم کرد و صاحبان مشروع قدرت در کردستان مینامند. آدمهایی که اسم خودشان را سوسیالیست گذاشته اند، حزب کمونیست کارگری عراق را بجرم اینکه گویا "فقط یکی" از سازمانهای چپ در کردستان عراق است تخطئه میکنند و در عوض به هر بهانه اتحادیه و پارتی را "احزاب اصلی کردستان" مینامند، و از این بدتر، نصیحت میکنند که به دلیل "تناسب قوای سیاسی" (!) موجود در جامعه کردستان بهتر است خود اینها هم در رابطه با رژیم عراق "مساله مردم را حل کنند". چپ کردستان را برسمیت نمیشناسند، در عوض برای مردم کردستان ده قیم بورژوا معرفی میکنند. و این همسویی ها را، بر خلاف رابطه با عراق، نه با نیاز مادی توضیح میدهند و نه با عشق شان

به "مبارزه مسلحانه"، نه با ملزومات اردوگاه داری و رادیو داری و نه با هیچ چیز دیگری. فقط هاج و واج نگاه میکنند، طوری که انگار اصولاً سوال را متوجه نشده اند. واقعیت اینست که آنقدر این مناسبات برایشان بدیهی و طبیعی است که تناقضی حس نمیکند. این ماهیت سیاسی خودشان است. حرفی ندارند بزنند.

انتقاد ما به کومه له امروز، گوشه کوچکی از نقد ما به خود بستر اصلی این ارتجاع در منطقه است. عراق و کل کردستان یک قلمرو کار جنبش ما و دو حزب کمونیست کارگری عراق و ایران است. تقصیر ما نیست که کومه له امروزی را کنار جریانات ملی-عشیرتی پیدا کرده ایم. تقصیر ما نیست که اینها روبروی حزب کمونیست کارگری عراق و نه کنار آن سر در آورده اند. هیچ توطئه عجیب و غریبی برای تلخ کردن زندگی به آقای مهتدی در کار نیست. این حرکت مشروع و سیاسی و پیشرو جریانی است که دارد با این ارتجاع در منطقه مقابله میکند و در حین کار طبعاً گاه گریبان حامیان این ارتجاع را هم میگیرد. اینکه کومه له امروز سیاست حمایتگرانه خود از این احزاب واپسگرا را با چه فرمولهایی برای خود توجیه میکند و به اعضایش میخوراند برای ما کوچکترین اهمیتی ندارد. ما گروههای سیاسی را نه بر حسب رادیو داشتن و مقر داشتن و چای دم کردن و نگهبانی دادنشان، بلکه برحسب سیاستشان قضاوت میکنیم.

سیاست کومه له امروز در منطقه، چه در رابطه با دولت عراق و چه بویژه در قبال احزاب ملی کرد، سیاستی ورشکسته و غیر قابل دفاع است. این سوال بالای سر رهبران امروزی این سازمان آویزان است. متأسفانه فحاشی به منصور حکمت و دروغ بافتن راجع به یک تاریخ مستند و خدشه ناپذیر جواب این سوال سیاسی واقعی نیست. بعد از خوابیدن همه گرد و خاک ها و ترکیدن همه عقده ها، باز این سوال باقی است که این چه سیاستی است؟ این چه انتخاب سیاسی مفتضحی است؟ این اصل مساله است. فرار از آن ممکن نیست.

آقای ایلخانی زاده در پاسخ گفته بود که این بهایی است که سازمان ایشان برای اردوگاه و رادیو داشتن در خاک عراق با کمال میل میپردازد. این پاسخ بنظر جناب مهتدی به اندازه کافی "رزمنده" نیامده و ایشان در مقام تصحیح عمر ایلخانی زاده اعلام میکنند که خیر بحث بر سر رادیو و اردوگاه داشتن نیست، بلکه این سیاست شرط "مبارزه مسلحانه" کردن سازمان ایشان است. خوشبختانه نه امروز و نه در اوج غلبه کیش اسلحه بر جنبش چپ، "مبارزه مسلحانه" جزو فتیش های فکری ما نبوده و هیچ تعظیم و تکریم اتوماتیکی را از طرف ما ایجاب نمیکند. مجاهد و طالبان و حماس هم "مبارزه مسلحانه" میکنند بدون اینکه احترامی نزد ما داشته باشند. توجه ما بعنوان کمونیست قبل از اینکه جلب فانسقه و قمقمه آقای مهتدی بشود جلب سیاست و مواضع ایشان میشود که متأسفانه چنگی بدل نمیزند. نظر من راجع به مبارزه مسلحانه نوع ایشان قبلاً از جمله در ارگان مرکزی خود حزب کمونیست ایران و در قطعنامه ام پیرامون اصول فعالیت نظامی کومه له (مصوب کنگره ششم کومه له)، که آقای مهتدی هنوز باید بر طبق آن عمل کند، به تفصیل و روشنی بیان شده و لذا خواهش میکنم این بساط عقب مانده کیش اسلحه را اینجا پهن نکنند. از این گذشته، ایشان باید لطف کند و آماری هم از حجم مبارزه مسلحانه پنجسال اخیرشان که ظاهراً این همه اپورتونیزم و راست روی را جبران میکند به خوانندگان خود بدهند. واقعیت اینست، و همه ناظران مسائل کردستان میدانند، که اولین تاثیر سیاست تمکین به عراق و تحیب احزاب ملی کرد، منتفی شدن هرنوع امکان مادی سازمان ایشان برای نقل و انتقال نیروی مسلح، تا چه رسد به مبارزه مسلحانه، بوده است. بنظر من آقای ایلخانی زاده فرمولبندی سیاسی تر، قابل درک تر و صمیمانه تری از مساله بدست داده بود. بیان آقای مهتدی رزمنده تر نیست، فقط بچگانه تر است.

رابطه امروزی این سازمان با رژیم عراق و اتحادیه میهنی و پارتی بارزانی به هیچوجه قابل دفاع نیست. اگر این سازمان سوسیالیست بود، اگر رهبرانش حتی به یک معنی عام چپ گرا بودند و افق داشتند، خیلی وقت پیش میبایست عطای این جریان را به لقایشان میبخشیدند، و در صحنه سیاسی عراق و کردستان کنار مردم و کمونیستها می ایستادند. اما از یک سازمان ملی کرد در یکی از چهار پارچه کردستان، سازمانی که تمام تجسمش از پیروزی، با تفنگ به شهر برگشتن و چند صباحی دوشادوش حزب دموکرات تقلید طالبانی و بارزانی را در آوردن است، این انتظار بیجایی است. نکته اینجاست که کسانی که حتی در متن تحولاتی اینچنین عظیم، روش و آینده خود را بر ملاحظاتی چنین خرد بنا میکنند، کسانی که اینچنین به ناتوانی شان از برداشتن گامهای بلند مفتخرند، از تحقق همین رویای محقر خود هم ناتوان خواهند ماند.